

پنجشنبه ۱۰ آذر ۱۳۸۴ - ۲۸ شوال ۱۴۲۶ - اول دسامبر ۲۰۰۵ - سال شصت و چهارم - شماره ۱۸۳۹۵

پرونده بهائیت پس از پیروزی انقلاب بزودی منتشر می شود

اشاره:

به دنبال چاپ پژوهشی با عنوان «سایه روشن های بهائیت در ایران» تماس های تلفنی، ارسال نامه ها و پیام الکترونیکی متعددی حاوی پرسش ها و پیشنهادهای همراه با تشکر از خوانندگان به دفتر روزنامه کیهان می رسد. آنچه در زیر می آید نمونه ای از نامه های دریافتی از سوی خوانندگان روزنامه کیهان است که با زبانی ساده از کید و توطئه های این تشکیلات استعماری و از دام هایی که بر سر راه مردم مسلمان ایران و پیروان تشیع، به ویژه جوانان خالی از تجربه در سالهای ماضی حکایت دارد.

در میان نامه هایی که از سوی خوانندگان به دفتر روزنامه می رسد، گروهی خواستار بررسی آخرین وضعیت و فرجام فرقه ضاله بهائیت در سالهای پس از پیروزی انقلاب بوده اند.

دفتر پژوهش های موسسه کیهان به اطلاع این دسته از خوانندگان روزنامه، به ویژه علاقه مندان و کسانی که خواستار چاپ مطالب پژوهشی پیرامون وقایع تاریخی و معاصر کشورمان هستند می رساند که کار پژوهش و تالیف جلد دوم از کتاب «سایه روشن های بهائیت» که به بررسی وضعیت و عملکرد این گروه پس از انقلاب می باشد در مراحل ویرایش نهایی است و به زودی چاپ آن در دستور کار قرار خواهد گرفت. با این امید که چاپ این اثر و مطالبی از این دست موجبات تعالی و آگاهی بیشتر مردم ما شده، به ویژه جوانان را با سوابق و عملکرد این فرقه دست ساخته استعمار بیش از پیش آشنا کند.

دفتر پژوهش های موسسه کیهان

نامه وارده ۱-

مدیریت محترم روزنامه کیهان

با عرض سلام و احترام

با توجه به چاپ مطالب روشنگر در مورد فرقه استعماری بابیه و بهائیه در سلسله پاورقی های نیمه پنهان تحت عنوان «سایه روشن های بهائیت»، چون اینجانب قبل از انقلاب اسلامی، با خانواده هایی آشنا بوده ام که به دام این فرقه ها افتاده و طبق برنامه ریزی های سردمداران آنها، سرانجام بعضی از آنها بهائی شده بودند، لذا روند حرکتی این دو فرقه که طی برنامه ریزی کاملی به عنوان یک جریان سیاسی علیه اسلام طراحی شده بود و نتیجه نهایی حرکت این دو فرقه یعنی تبدیل یک دست آن به بهائیت برایم جالب بود. لذا سعی می کردم برای آشنایی بیشتر، با محافل آنان تماس بگیرم و در زمینه های تبلیغی، اجتماعی و روش های آنان اطلاعاتی کسب کنم.

پس از مدت ها آمد و شد با افراد مختلف این فرقه از پایین ترین قشر از نظر مادی و فرهنگی تا افراد صاحب نام آشنا گردیدم و این موضوع برای من بسیار جالب بود که از یک محدوده خاص به بالا، افراد تعیین

کننده این فرقه در هاله ای از مه قرار داشتند و این امر شناسایی آنان را برای فردی چون من غیرممکن می ساخت و لذا حداکثر افرادی از این فرقه قابل شناسایی بودند که عمدتاً از افراد فرودست تا کسانی بودند که ضرورتاً بایستی به جامعه معرفی می شدند و یا معرفی آنان، ضربه ای به سردمداران اصلی نمی زد. تا جایی که این موضوع برای من مسلم شد که گردانندگان اصلی این فرقه حتی در موقعیتی ایده آل مانند دوران حکومت سابق، راغب نیستند شناسایی شوند و همین مسئله نشان می دهد که فرقه بهائیت برآمده از زبطن جامعه و بنا بر ضرورت تاریخی ادیان- آنچنان که آن را شعاری می دهند- نیست، بلکه بنا بر ضرورت های سیاسی جهانخواران، طریقی است که سودهای سیاسی را به وسیله آن به پیش برد. این موضوع از نظر اینجانب در چند مورد قابل بررسی است که فقط به عناوین برخی از آنها اشاره می شود.

۱- ایجاد تفرقه در اتحاد پیروان تشیع که بر اساس اسناد و مدارک و مستندات غیرقابل انکار تاریخی، همواره سدی محکم در مقابل تجاوزات بیگانگان بوده است.

۲- از بین بردن لبه های تیز اسلام در مقابل تهاجم بیگانگان (مانند جهاد- لزوم شرکت مردم در تعیین سرنوشت کشور خود- امر به معروف و نهی از منکر و...)

۳- باز کردن راه پیدایی و ادعای پیامبران دروغین بعد از اسلام برای حفظ منافع استعمارگران که در این راه در جوامع دیگر نیز با عناوین دیگری مدعیان دروغین پیامبری را مطرح کردند.

به طور کلی بهائیت یک فرقه کاملاً سیاسی در مقابل اسلام است که از ابتدای پیدایش تا امروز، وظیفه دارد وحدت مسلمانان را از بین برده و این رودخانه خروشان را که مطامع استعماری دولت ها و قدرت

های غارتگر و سلطه و سرمایه را نابود خواهد کرد، مبدل به جویبارهای کوچک و کم عمق و بی اثر و عاری از خطر نماید و در صورت توفیق در تبلیغات، لبه های تیز اسلام را از بین ببرد، چرا که در مقابل تعلیمات

اسلامی مبنی بر لزوم شرکت فعال آحاد مردم در تعیین سرنوشت خویش، فرقه ضاله بهائیت به صراحت اعلام می نماید که بهائیان حق شرکت در مسائل سیاسی را ندارند و این دروغ بزرگ را زمانی شعاری می

سازد که افراد بی اطلاع و فقیر خود را به این موضوع مومن می نماید در صورتی که افراد سرمایه دار این فرقه در پست های کلیدی سیاسی کشور به خیانت‌هایشان ادامه می دهند. با این موضوع که؛ تعصب منهدم

کننده بنیان بشریت است و به رغم این شعار، بهائیان را به متعصب ترین عناصر جامعه بدل می نماید و من شخصاً از این ماجرا بسیار خاطره دارم که در مواردی کاملاً به یک «جوك» طنزآمیز شباهت دارد.

اما من گمان می کنم در آن برهه، چیزی که لزوم خروج پیامبر دروغین را ایجاد می کرد، بنا به شواهد عدیده تاریخی، ترسی بود که از اسلام و بویژه از تشیع نفوذ و قدرت معنوی علمای اسلامی در دل

دشمنان ایجاد شده بود و خاستگاه این ترس اصل اجتهاد و تقلید می باشد، چون همواره در طول تاریخ، قدرت اجتهاد علما بالاتر از قدرت سلاطین بوده و در مواقع خطیر، اضمحلال سیاسی- اجتماعی-

فرهنگی جامعه را با صدور یک فتوای جهاد نقش بر آب می نمودند. این اصل استعمارگران را واداشت تا این تیزی رنج آور را به وسیله مذهبی خود ساخته از بین ببرند و این موضوع در یکی از اصول عقاید

بهائیت گنجانده شده است. به طور مثال، در مقابل یک سیلی به صورت از سوی دشمن، روی دیگری را در اختیار مهاجم قرار بده. طرح این آموزه در آن برهه تاریخی، بسیار قابل تأمل است؛ چرا که اوضاع

تاریخی- سیاسی آن زمان علمای شیعی را بر آن داشته بود که در مقابل متجاوزین به آب و خاک کشورمان حکم جهاد در مقابل آنان را صادر کنند و این اصل طریقت بهائی دقیقاً مغایر و ضد آن حکم بوده و مردم را به بی قیدی که سهل است، بلکه به استقبال از تهاجمات جدیدتر ترغیب می نمود.

شنبه ۱۲ آذر ۱۳۸۴ - ۳۰ شوال ۱۴۲۶ - ۳ دسامبر ۲۰۰۵ سال شصت و چهارم - شماره ۱۸۳۹۶

نامه وارده-۲

عوامفریبی برای جذب

اما روش بهائیت در برخورد با آحاد جامعه- چه آنانکه به این فرقه گرویده و رسماً بهائی شده بودند یا کسانی که مانند بنده برای ارضای حس کنجکاو به محافل آنان سرک می کشیدم و نیز در مورد بقیه افراد جامعه- بخصوص مسلمانان، نه به صورت مذاهب دیگر، بلکه همانند احزاب و سازمان های سیاسی بود. بدین صورت که؛

۱- بهائینی که از نظر مادی در ردیف ثروتمندان بودند، وظیفه داشتند تا حدود ۷۰ تا ۷۵ درصد از نیروی کار لازم در کارخانجات و موسسات خود را از بهائیان تامین کنند و باقیمانده را از مسلمانان و سایر ادیان- و ترجیحاً یهودیان-گزینش نمایند. در محیط کار، جریان تبلیغات آنان به صورت بسیار پی گیر، مسلمانان اقلیت (در محیط کار) را تحت بمباران بی وقفه قرار می داد تا این گروه ۳۰ تا ۲۵ درصدی را به تدریج به سوی بهائیت معطوف نموده و به این فرقه ضاله جذب نمایند و در این راه در مورد هر یک از مسلمانان گزینش شده علاوه بر شرایط خاص، زمان محدودی نیز در نظر گرفته می شد که اگر در طی این زمان فرد مسلمان به بهائیت گرایش پیدا می کرد، او را به عناوین مختلف تشویق و در کارش ابقاء می نمودند و یا وی را مورد ترفیع قرار می دادند و در غیر این صورت به عناوین و بهانه های مختلف، از کار اخراج می نمودند و افراد دیگری را جایگزین می نمودند و از آنجایی که برنامه ریزی اقتصاد کلان نیز داشتند، همواره با تاسیس شرکت ها و کارخانجات و موسسات و یا گسترش آنها، همزمان برنامه های تبلیغی و جذب خود را گسترش می دادند و رژیم پهلوی هم در بسیاری از موارد پشتیبان فعالیت های اقتصادی و تبلیغی آنان بود و بسیاری از دولتمردان بهائی در این پشتیبانی سهم تعیین کننده ای داشتند و سیر حرکتی آنان در جذب افراد محتاج جامعه آنچنان سریع بود که اگر تداوم حکومت پهلوی با انقلاب اسلامی قطع نمی شد، شاید امروزه، بهائیت به بحرانی قابل اعتنا در جامعه اسلامی ایران بدل شده بود.

۲- نحوه برخورد با اعضای بهائی که از نظر دانش تجربی و تحصیلات و اطلاعات دارای عناوین بالاتری بودند به این صورت بود که؛ متناسب با توانایی های علمی و فنی اعضا، در زمینه های تبلیغی و اجتماعی از آنان استفاده می کردند. بدین ترتیب که بعضی از افراد فوق را- علاوه بر استفاده های مختلف داخلی برای جذب مردم عادی- با ایجاد کلاس های توجیهی و تبلیغی بهائیت، به کشورهای دیگر اسلامی اعزام می نمودند تا مردم بی خبر از اوضاع جهان را که عموماً گرفتار فقر مادی و اسیر فقر آگاهی های اجتماعی نیز بودند، به دام این فرقه سراسر کذب بکشانند.

۳- مهم ترین عوامل و کادرهای تبلیغاتی این فرقه در جامعه اسلامی در کسوت پیشه ور و کاسب فعالیت

می کنند. این افراد پس از آماده سازی از نظر اطلاعات لازم تبلیغی، برای تحقق اهداف تعیین شده ای، مانند: شناخت مردم از نحوه زندگی، منش، کردار و مناسبات اجتماعی بهائیت به هر منطقه یا شهری اعزام می شدند و در کسوت مکانیک، نجار، آهنگر، بقال، بزاز و به طور کلی در حرفه های مختلف مورد نیاز مردم که به صورت روزمره با آنان در تماس بوده اند، در می آمدند و در بدو امر بدون معرفی مرام خود و با شرکت در مراسم مذهبی مسلمانان به زندگی اجتماعی مردم وارد می شدند و با شناسایی و انتخاب سوژه مأموریت خود را به صورت غیرمستقیم به انجام می رساندند.  
با توجه به اینکه؛

۱- مردم از نزول خورها متنفر بوده اند.

۲- معمولاً بقال ها، آهنگرها و دیگر کسبه با مردم ارتباط خاصی داشته اند و در برخی موارد به مشتریانی که نسبه معامله داشتند فشار می آورده اند.

۳- و یا عده ای از مردم به لحاظ مالی مشکلاتی داشته اند که آنها را مجبور به گرفتن قرض، ربا و نسبه از فروشگاه ها می نموده و در همین روابط، در وقت مقرر توان پرداخت تعهدات خود را نداشته اند.

۴- و بالاخره بهائیان با وارد شدن در بسیاری از روابط اقتصادی- اجتماعی مردم از این روند اقتصادی سودجسته و با سیاست از پیش تعیین شده به زندگی آنان وارد شده و عقاید خود را به تدریج از این طریق عرضه می نموده اند (که البته امروزه هم در سطحی بسته ترین کار را ادامه می دهند).  
بیان یک خاطره

به طور مثال شرح داستان زیر یکی از وقایعی بود که شخصاً در ماجرای آن حضور داشته ام. ماجرا به قبل از پیروزی انقلاب اسلامی باز می گردد، در یکی از کارخانجات تهران، سرپرست شیفت بودم. کارم طوری بود که با کارگران و کارمندان سروکار زیادی داشتم و چون بسیاری از همکاران می دانستند من به مسائل دینی علاقمندم و با بهائیان سروکار دارم، در موارد مختلف هم مباحثی با آنان داشته ام.  
یک شب پس از رسیدگی به کارها، به اطاقم رفتم، یکی از همکاران به نام محمد از طریق تلفن مشکلی را با من در میان گذاشت. به اطاق کارم دعوتش کردم و پس از صرف چای از او خواستم ماجرا را بگوید. ایشان گفت که مدتی است یکی از بستگانش به بهائیت علاقمند شده و از آنجائی که از نظر مالی بسیار آسیب پذیر و از نظر اعتقادی متزلزل است، می ترسم بدام این فرقه بیفتد. او می گفت این فرد به شدت گرفتاری مالی پیدا کرده و اخیراً با یک بهائی آشنا شده که به او کمک مالی می رساند و از این طریق زیربای وی و خانواده اش نشسته تا آنجا که همسر و برادران همسرش هم که فرزندان دائمی مرحوم هستند، تحت تأثیر او قرار گرفته اند و چند روز پیش هم مرا دعوت کردند که برای آشنایی بیشتر با مرام مهربانی و کرامت بهائیان، دسته جمعی به محفل آنان در یک باغ به نام تژه برویم تا من هم با این شریعت آشنا بشوم.

محمد در ادامه گفت: چون می دانستم که شما در مورد بهائیت اطلاعاتی دارید، می خواهم به طریقی با آن آقا صحبت کنید شاید ذهنش روشن شود، من که هر قدر به او گفتم به گوشش نرفت و فکر می کنم او هم خودش و هم خانواده دایی مرا به دام فرقه ضاله بهائیان بکشاند.

محمد کارگر جوانی بود که در اعتقادات خود پابرجا بود. و از خانواده ای بود که با وجود مشکلات مادی، اعتقادات خود را تحت هیچ شرایطی از دست نمی دادند، ولی همسر دختردایی او از این قسم نبود و برای من این مطلب جالب بود که موضوع را پیگیری کنم.

من بنا به کنجکاوی و تحقیق از قبل در برخی جلسات عمومی بهائیان شرکت می کردم در نتیجه باغ تزه- که محلی بود در خیابان آزادی فعلی تهران بین نواب و پستی کولا- را که مورد نظر محمد بود می شناختم. با محمد قرار گذاشتیم که روز پنجشنبه، در جلسه عمومی باغ تزه همراه با خانواده دایی اش شرکت کنیم و همینطور هم شد و فرد مورد نظر را در آن محل ملاقات کردم.

به هر حال، پنجشنبه روز موعود، در جلوی باغ تزه منتظر خانواده دایی محمد بودم، ساعت ۴/۵ عصر بود، محمد پشت درختهای آنطرف خیابان که مسافت تقریباً زیادی داشت پنهان شده بود، او قبلاً نشانی چهره، لباس احتمالی و بخصوص تعداد همراه را با قد، سن و جهت حرکت به من داده و قرار بود که به محض اینکه افراد مزبور آمدند، با اشاره به من نشان بدهد و خودش یکی دو ساعت در جایی منتظر من باشد.

به هر تقدیر، افرادی که منتظرشان بودم آمدند و با اشاره محمد تأیید شدند. من پشت سرآنان که چهار نفر بودند، به داخل محوطه باغ تزه رفتم، هنوز سخنرانی شروع نشده بود، آن افراد را از نظر چهره و ظاهر مورد مطالعه قرار دادم. به نظرم انسانهایی آمدند در نهایت سادگی و در ضمن آن فقر مادی. به راحتی در چهره و رفتار مرد مورد نظر و همسرش و دو برادر همسر او قابل تشخیص بود. طبق برنامه قبلی به مرد مورد نظر نزدیک شدم و ابتدا در مورد زیبایی باغ و سپس در مورد اینکه منم برای شنیدن سخنان سخنران آمده ام و می خواهم اطلاعاتی در مورد بهائیان و بهائیت کسب کنم با او سر صحبت را باز کردم.

این مرد که دانستم نام او قاسم است، با اشتیاق از معلومات تازه اش برای من می گفت؛ که عجب مردمی هستند، درست مثل فرشته و در این مدت کوتاه من توانسته ام به یک دانش بزرگ برسم، بهائیت واقعاً دین خوبی است، همه اش مهربانی است و عطف و پراز خوبیها و...

ادامه دارد